

البعث الاسلاميه الى البلاد الافرنجيه

منبع

اینک سه نامه از مجله " المنجلاب " که همراه کاروان "بعثه الاسلاميه" بوده و گزارش روزانه آنرا مینوشته بدست آمد که از عربی ترجمه میشود

کاروان اسلام

در روز میمون فرخنده فال 25 شوال سال 1346 هجری قمری در شهر سامره از بلاد مبارکه عربستان , دعوت مهمی از نمایندگان ملل اسلامی

بجمل آمده بود که راجع به اعزام یکدسته مبلغ برای نشر دین حنیف اسلام در دنیا مشورت بنمایند. آقای تاج المتکلمین سمت ریاست آقای عندلیب الاسلام نایب رئیس . آقای سکان الشریعه عضو مشاور و محاسب و آقای سنت الاقطاب سمت تند نویسی این جمعیت را عهده دار بودند. علاوه بر عدهء زیادی از فحول علماء و قاندين مبرز اسلام , نمایندگان محترم عدن , حبشه , سودان , زنگبار و مسقط نیز در این محفل شرکت کرده بودن و این عبد حقیر سراپا تقصیر : الجرجیس یافت بن اسحق الیسوعی نیز بسمت مخبر و مترجم مجله مبارکه : " المنجلاب " در آنجا حضور بهم رسانیده و مامور بودم که قدم بقدم وقایع این قافله مهم را بنگارم تا در آن مجله شریفه درج و کافه مسلمین از اعمال و افعال آقایان مبلغین دین مبین و جنبش اسلامی مطلع و با خبر باشند."

آقای تاج المتکلمین اینطور مجلس را افتتاح فرمودند:"

بر همه ذوات محترم و علمای معظم , اهل زهد و تقوی , حامل شرع مصطفی , مبرهن و آشکار است که دین مبین اسلام امروز روز قوی ترین و عظیم ترین ادیان دنیا بشمار میاید . از جبال هندوکش گرفته تا اقصی بلاد جابلقاء و جابلسا , زنگبار , حبشه , سودان و طرابلس و اندلس که همه از ممالک متمدن و در اقلیم چهارم واقع شده اند , سیصد کروورنفوس.

آقای عندلیب الاسلام فرمودند: " خیلی معذرت میخواهم , اما از روی احصائیه کاملی کخ بنده زاده آقای سکان الشریعه که با وجود صغر سن از جمله علوم معقول و منقول بهره ای کافی و شافی دارد و مدت سه سال از عمرش را در بلاد کفار بسر برده و کتاب " زبده النجاسات " را تالیف نموده , سیصد هزار ملیان نفوس گویندهء لا اله الا الله هستند.

آقای سکان الشریعه : صحیح است.

آقای تاج المتکلمین : " نعم , مقصود حقیر بی بضاعت هم همین بود ولا غیر چنانکه گفته اند : الانسان السهو و النسیان . سیصد هزار ملیان, شاید هم بیشتر بدین حنیف اسلام مشرف هستند , و از قراریکه آقا زاده آقای عندلیب الاسلام , آقای سکان الشریعه که چهار سال از عمرشرفش را در بلاد کفار گذرانیده و از علوم معلوم و مجهول بهره ای بسزا دارد و کتاب " زبده النجاسات " را تالیف نموده , در بلاد ینگی دنیا از اقلیم سوم , اخیراً بفلسفه اسلام پی برده اند.

آقای سکان الشریعه : " بلی , در ینگی دنیا مسکرات را اکیدا" ممنوع کرده اند . فلاسفه و حکمای آنجا در اثر مباحثات مناظرات و مجادلات با این حقیر متحدالرای شده اند که ختنه را برای صحت فواید بسیار میباشد و طلاق و تعدد زوجات برای امزجهء سودا و بلغمی مزایای فراوان دارد و معتقدند که روزه اشتها را صاف میکند. این حقیر هم گویا در تفسیر " مرات الاشتباه " خوانده ام که برای مرض ذوسنطار یا حرقة البول سخت نافع است.

آقای تاج المتکلمین " پس از اینقرار , به تحقیق اهالی ینگی دنیا هم مسلمان شده اند (- -) و یا نور حقیقت از وجناتشان تابیدن گرفته است . در اینصورت , تنها جائی که باقی میماند همانا خطه یورپ و فرنگستان میباشد که قلوبشان تاریکتر از حجرالاسود است , از این لحاظ ببعقیدهء این ضعیف لازم , بل وظیفه علماء و حافظین اس اساس

شریعت است که عده ای را از میان خودشان بر گزیده و بسوی بلاد کفار سوق بدهند تا آنها را از راه ضلالت به شاهره حقیقت هدایت بنمایند و ریشه کفر و الحاد را از بیخ و بن بر کنند . (کف زدن حضار)

آقای عمودالاسلام : "البته فکری بکر است ، ولی من معتقدم که اول استخاره بکنیم.

آقای قوت لایموت نماینده محترم اعراب عنیزه فرمودند: " اسم این قافله را " الجهادالاسلامیه " بگذاریم ، مردهای کفار را از جلو شمشیر بگذرانیم زنها و شترهایشان را مابین مسلمین قسمت بکنیم.

شیخ ابوالمنذر نماینده مسقط همینطور که پیراهنش را میجست گفت . اهلا" و سهلا" مرحبا!

آقای تابونانا نماینده محترم زنگبار لخت و عور بلند شد، به نیزه اش تکیه کرد و گفت " لحم ادمی خیلی لذیذ ، افرنجی ابیض ، من روزی دوتا آدم بخور.

آقای تاج المتکلمین : " البته صد البته اگر مسلمان نشوند همه شان را قلع و قمع میکنیم . پس در اینصورت مخالفتی با اصل موضوع نیست که جمعی از علما بعنوان مبلغ به دیار کفار اعزام بشوند؟

آقای عندلیب الاسلام : " استغفرالله ! هرکس شک بیاورد ، زن بخانه اش حرام خورش مباح است . وظیفه هر مسلمانی است که کفار را امر بمعروف و نهی از منکر بکند ولی بزعم حقیر اهم و اقدم از همه وجوهات و مخارجات این جمعیت است که باید دانست از چه محل تامین خواهد شد.

آقای تاج المتکلمین : " بر ذوات محترم و علمای معظم واضح و لائح بل اظهر من الشمس است که در بادی امر مخارج هفتگی متوجه این جمعیت خواهد

شدکه از موقوفات پیش بینی شده ، علاوه برین ، ملل اسلامی هر کدام بقدر وسع خودشان از کمک و مساعدت دریغ نخواهند فرمود . ولی تصور می رود که بعدها بتوانیم عوایدی بر کفار تحمیل بکنیم.

ابوعبیدعصص بن الناسور نماینده صحرای برهوت فرمودند: " جوهری بعنوان خراج و جزیه به کفار تعلق میگیرد.

آقای سنت الاقطاب گفتند : " در اینصورت خدا دنیا را محض خاطر پنج تن آفریده و از پنج انگشت هر کسی یکی تعلق به سادات دارد و منکه از ترکهء و سلالهء ساداتم پس خمسه بمن میرسد.

آقای عندلیب الاسلام : " از فراریکه بنده زاده آقای سکان الشریعه که با وجود صغر سن از علوم منقول و معقول بهره ای کافی و شافی دارد و مدت پنج سال از عمرش را در بلاد کفار بسر برده و کتاب " زبده النجاسات " را که اساس شریعت اسلام است تالیف کرده ، میگفت در ینگی دنیا از اقلیم هفتم خیلی پول بهم میرسد.

آقای سکان الشریعه : " در ینگی دنیا که از اقلیم دوازدهم است مردمان پولدار زیاد دارد و هر کدام از آنها که مسلمان بشوند البته واجب الحج خواهند بود . از اینقرار میشود دسته ای قطاع الطریق سر راه مکه بگمارند تا آنها را لخت بکنند و در ضمن مامورینی در تن آنها شپش ببندازند تا در روز عید اضحی به خونبهای هر شپشی که بکشند یک گوسفند در راه خدا قربانی بکنند . البته احوط است که دو گوسفند بکشند ، چون هر چه باشد جدید الاسلام هستند و اقوام آنها خاج پرست بوده اند . آنهایی که اسلام را نپذیرند باید خراج و جزیه به بیت المال مسلمین بپردازند و گرنه مالشان حلال ، زن بخانه شان حرام و مهدورالدم هستند . (کف زدن حضار)

البعثت الاسلامیه الی البلاد الافرنجیه

قوت لایموت : " اگر بجای پول سوسمار و موش صحرائی هم بدهند قبول میکنیم.

آقای تاج المتکلمین : " البته ، پس در اینصورت مخالفتی نیست که مخارج این جمعیت از محل موقوفات تامین شود . اما باید دانست ، آیا در بلاد کفار محل و موضوع مخصوصی برای این جمعیت تخصیص داده شده که از پول حلال بدست آمده و در ضمن ملک غصبی نباشد؟.

آقای عندلیب الاسلام: " این فقیر از دیرزمانی است که مترصد و مشغول تتبع و تفحص و تجسس و تحقیقات هستم . مخصوصاً بنده زاده آقای سکان الشریعه که از علوم منقول و معقول بهره بهره ای کافی دارد و کتابی در آداب مبال رفتن و طهارت موسوم به : " زبده النجاسات " که اساس شریعت اسلام است تالیف کرده و شش سال از عمر شریفش را در بلاد کفار گذرانیده گفت که در شهر البرس.

آقای سکان الشریعه : " بلی در شهر الباریس از بلاد افرنجیه محلی است که به آل ضیاء (Alésia) شهرت دارد و گویا این ضیاء نوه عمهء مسلم بن عقیل بوده که یکی از کفار موسوم به سنان ابن انس وی را دنبال و شترش را از عقب پی کرده و آن معصوم به بلاد افرنجیه گریخته و ظن قوی می رود که آن محل بنام آن بزرگوار معروف شده باشد . حقیر هم در کتاب " اختناق الشهداء " باین مطلب بر خورده ام . البته باید اقدام مجدانه بشود تا مزار آن جنت مکان خلد اشیان را از چنگ کفار بدرآوریم و مقر این جمعیت بنمائیم که خیلی مناسب است.

شیخ خرطوم الخائف نمایندهء وهابیها فرمودند : " من مخالف ساختمان هستم . چون اجداد ما زیر سیاه چادر با سوسمار و شیر شتر زندگی

میکرده اند همه مسلمین باید همین کار را بکنند.

آقای عندلیب الاسلام : " چنانکه در حدیث آمده " التقیه دینی و دین ابائی " پس در ابتدا تقیه باید کرد تا بتوانیم بر کفار مسلط بشویم.

آقای سنت القطاب : " در این صورت رقص هم بمصدق آیهء شریفه . " کونوا قرده خاسئین " جایز است . چه حقتعالی خود میفرماید که قر بدهید

که خاصیت دارد . وانگهی از کوری چشم کفار . اسلام مذهب متجددی است . مگر خود حضرت در 1300 سال پیش دور سنگ (حجرالاسود) رقص فکس تروت نکرد . چنانکه حالا هم حاجیها هر وله میکنند؟

آقای عندلیب الاسلام : " البته اینها بسته به پیش آمد است , تا جمعیت بعثة الاسلامیه چه صلاح بدانند . عجالتاً این مذاکرات بی مورد است خوب است آقای تاج مرانامهء این جمعیت را قرائت بفرمایند.

آقای تاج المتکلمین : " بر ذوات محترم و علمای معظم و بر همهء مردمان دنیا از چین و ماچین و بلاد یاجوج و ماجوج تا جابلقا و جابلسا که بلاد نسناسهاست و همه به زبان فصیح عربی متکلم هستند . میرهن و آشکار است که کتاب سماوی ما مسلمین شامل همهء معلومات دنیوی و اخروی است و هر کلمهء آن صد هزار معنی دارد.

آقای سنت القطاب : " چنانکه اختراع همین هتل مبین ها از برکت ! هذا کتاب مبین قران بوده است.

آقای تاج المتکلمین : " نعم , علاوه بر فلسفه جات و حکمیات و موعظه جات و فندیات و معلومات دیگر , باید دانست که کتاب ما مسلمین دارای تعالیم و قوانین علمی است و باید بدین وسیله برتری آنرا به کفار نشان بدهیم.

آقای عندلیب الاسلام : " اجازه بدهید توضیح بدهم . مقصود وجوب یک معلم عملی است , بقول فرنگی ماب ها " پرفسور " تا به تلامذه مسائل فقه و اصول از قبیل: تطهیر , حیض و نفاس , غسل جنابت , شکیات , سهویات , مبطلات , واجبات , مقدمات , مقارنات , استحاضهء کثیره و قلیله و متوسطه و مخصوصاً آداب طهارت را عملاً نشان بدهد و بکفار تزریق بکند تا ملکهء آنان گردد.

آقای تاج المتکلمین : " صحیح است . اما چون شرح اقدامات و عملیات این کاروان خیلی مفصل است و بطول انجامد , لذا بذکر چند نکته اکتفا میکنم تا آقایان عظام بدانند که وظیفهء این جمعیت تاچه حد صعب و طاقت فرسا است.

اولاً- اجباری کردن لسان فصیح عربی و صرف و نحو آن بقدریکه کفار قران را با تجوید کامل و قواعد فصل و وصل و علامات سجاوندی بزبان عربی تلاوت بکنند . اما اگر معنی آنرا نفهمیدند عیبی ندارد , البته بهتر است که نفهمند.

ثانیاً- خراب کردن همهء ابنیه و عمارات کفار . چون بناهای آنها بلند و دارای چند طبقه است و دور آن حصار نمیباشد , بطوریکه چشم نا محرم از نشیبت عورت خواتین را بر فراز بتوان دید و این خود کفر و زندقه است.

مطابق مذهب اسلام اطاقها کوتاه و با گل درست شود البته بهتر است, زیرا این دنیای دون گذرگاه باشد و استحکام و دلبستن را نشاید . البته خراب کردن هر چه تیاتر , موزه , تماشاخانه , کلیسا , مدرسه , و غیره همت از فرایض این جمعیت شمرده میشود.

شیخ خرطوم الخائف : ” احسنت . احسنت”.

آقای سکان الشریعه : ” البته لازم است که مطابق نص صریح باشد و بحکم آیات قرانی و فریضهء سبحانی و سنت نبوی و حدیث مصطفوی عمل نمایند . ولی بزعم حقیر همانا میبایستی یکی از آنها را بمثابة نمونه نگهداشت تا بر عالمیان پایهء ضلالت (- -) بنمائیم و در صورت بودجهء کافی من حاضرم بعنوان

متولی در یکی ازین تماشاخانه ها بنام فلی برژر (Folie Bergere) مشغول تبلیغ و عبادت بشوم.

آقای عندلیب الاسلام : ” البته , البته چه از این بهتر؟ ”

آقای تاج المتکلمین : ” ثالثاً از فرایض این جمعیت است ساختن حمامها و بیت الخلاها بطرز اسلامی و چنانکه در کتاب ” زبده النجاسات ” آمده البته مستحب است که نجاست بعین دیده شود و چون کفار فاقد از علم طهارت هستند و نعوذ بالله با کاغذ استنجا میکنند, عقیدهء مخلص اینست که مقداری هم لوله هنگ بفرستیم که در ضمن مصنوع ممالک اسلامی نیز صادر بشود.

رابعاً- کندن جویها در خیابانها و روان ساختن آب جاری در آنها تا در شارع عام و در دسترس عموم مسلمین بوده باشد و در موقع حاجت دست به آب برسانند.

خاساً- ترتیب شستشوی اموات و چال کردن آنها در زمین , طرز سوگواری , خرج دادن , روضه خوانی , بنای مساجد , احداث امامزاده ها , تکیه ها , نذرها , قربانی , حج , زکوة , خمس , و کوچ دادن دسته ای از فقرای سامره به بلاد کفار تا طرز تکدی را به آنها بیاموزد . چون اسلام مذهب فقر و ذلت است و برای آندنیاست.

سادساً- البته برای نماز و بجا آوردن آداب شرع مبین کفش و موزه و لباس تنگ مکروه است . چون مسلمان باید لباسی داشته باشد که وسایل تطهیر

و عبادت در هر ساعت و به هر حالت برایش آماده باشد . پس بر عموم مسلمانان لازم است که نعلین بپوشند و آستین گشاد داشته باشند . برای مردها زیر شلواری و عبا بهترین لباس است و با فلسفه شریعت تطبیق میکند.

آقای سکان الشریعه : ” البته مستحب است که عبا بپوشند . این حقیر بیاد دارم که در کتاب ” التاریخ العبا و الشولا ” تألیف اعجوبهء دهر! مقراض النواسیر خوانده ام ! که در موقع حمله عرب به بلاد رومیه , اعراب پوست شتر بخود همی پیچیدندی ولی همینکه در انبار غلهء رومیان وارد شدند , جوالهای بسیاری انباشته از کاه و جو در آنجا یافتندی . از فرط گرسنگی ته کیسه هارا سوراخ کرده از محتوی آن با ذوق و شوق مشغول خوردن شدند . همینکه به بالا رسیدندی , سر آن را سوراخ کرده سرشان را درآوردندی و از دوطرف دستهایشان را . پس از آنوقت عبا مرسوم شد.

شیخ تمساح بن نسناس : ” چون من کتابی موسوم به ” آثار الاسلام فی سواحل النهار ” تألیف میکنم و در آن از مناقب شیر شتر و کباب سوسمار و خرما داد سخنوری خواهم داد , اجازه بدهید این مطلب را در آنجا درج بکنم که سندی بس ممتاز است.

تاج المتکلمین : ” و اما تاسعاً, زنهاى کفار مکشوف العورة در ملاء عام با مردها میرقصندو سحوق و ملامسه میکنند . البته آنها را باید در قید حجاب مستور کرد تا مردها را به تسویلات شیطانی گرفتار نکنند و فساد اخلاق آنها از اینجا آمده که تعدد زوجات , صیغه , محلل و طلاق بین آنها مرسوم نیست . چه مردمان آنجا از گرسنگی خرچنگ و

قورباغه و خوک میخورند و در موقع ذبح این جانوران بسم الله نمیگویند . پس پایه ضلالت آنها را از همینجا باید قیاس کرد.

عاشرا- در بلاد کفار لهُو و لعب و نقاشی و موسیقی بی اندازه طرف توجه و دارای اهمیت و اعتبار است . البته بر مسلمین واجب است که آلات غنا و

موسیقی را شکسته و بجایش و عاظ و روضه خوان و مداح در آنجا بفرستند تا آنها را به راه راست دلالت کنند . همچنین هر چه پرده نقاشی است باید

سوزاند و مجسمه ها را باید شکست , همچنانکه حضرت ابراهیم با قوم لوط کرد . البته اگر اشیاء نفیس و قیمتی در آنجا بهم برسد به بیت المال مسلمین تعلق میگیرد . واضح است که چون توجه کفار بدنیاست باید موعظه هائی راجع به آندنیا , فشار قبر , نکیر و منکر , آتش دوزخ , مارهای جهنم , روز پنجاه هزار سال , سگ چهار چشم در دوز , ظهور حمار دجال , تقدیر و قضا و قدر و فلسفه اسلام بنمائیم . و نیز از فضیلت بهشت و ثواب اخروی لازم است توضیحاتی بدهند و بگویند که در بهشت بمرد مسلمان حوری و بزنی مسلمان غلمان میدهند , هرگاه ثوابکار باشند در بهشت هفتاد هزار شتر و قصر زمردی میدهند که هفتاد هزار اطاق دارد و فرشته هائی در آنجاست که سرش در مغرب و پایش در مشرق است . بعلاوه استعمال کمی تریاک بنظر حقیر برای آنها مستحب است تا کفار را متوجه عقبی و آخرت بکند.

آقای سکان الشریعه : ” به رغم حقیر این توضیحات زیاد است . همینقدر فرمودید کفار را بدین حنیف اسلام دلالت میکنیم شامل همه این شرایط میشود.

تاج المتکلمین : ” مقصود حقیر همانا نشان دادن پایه ضلالت خاج پرستان و اشکالاتی است که مبلغین بعثه الاسلامی مواجه آن خواهند شد . مثلاً ممکن است که قومی مسلمان نباشند مانند طایفه یهود . ولی طرز آداب و رسوم مذهبی آنها بقدری نزدیک و شبیه مسلمانان است که بمحض تقبل دین حنیف حتی ختنه کرده هم هستند و به فشار قبر و نکیر و منکر و همه این فلسفه جات معتقدند . چون از کفار کتاب دار هستند . ولی کفار فرنگستان که بغلط به خاج پرست معروفند بهیچ چیز اعتقاد ندارند و از کفار حربی میباشند و ما باید از سر نو همه این مطالب را بگوش آنها بخوانیم و یا

نسلشان را بر اندازیم تا همه ئ دنیا مسلمان و بنده مقرب خدا بشوند.

شیخ تمساح بن سناس : ” در صورت مخالفت گوش و بینی آنها را میبریم و نخ میکشیم و زنهایشان و شترانشان را میان مسلمین قسمت میکنیم.

عندلیب الاسلام : ” فراموش نشود که برای قدردانی از کفاری که بدین حنیف مشرف میشوند و تشویق آنها باید تحف و هدایائی از طرف رئیس به آنها

اعطا بشود مانند: کفن متبرک , مهر نماز , تسبیح , حرز جواد , دعای دفع غریب گز , دعای بیوقتی , طلسم سفید بختی , حلقه یاسین , نعلین و لوله هنگ که در ضمن برد ادای فرایض و رسوم مذهبی هم میخورد . بخصوص من پیشنهاد میکنم که یک نسخه هم از تالیف بنده زاده حضرت سکان الاشریعه که هفت سال از عمر شریفش را مابین کفار گذرانیده و از علوم معلوم و منقول بهره ای بسزا دارد موسوم به ” زبده النجاسات ” به اشخاص مبرز هدیه شود.

الاولک الجالیزیه : ” کتابخانه های کفار را آتش بزنیم عوضش یک نسخه ” زبده النجاسات ” به آنها بدهیم که برایشان کافی است و علوم دنیوی و اخروی همه در آنست.

منجیق العلماء : ” البته , صد البته , کفی بزبده النجاسات . چون خلاصه مرام اسلام همین است که یا مسلمان بشوید یعنی مطابق نص صریح ” زبده النجاسات عمل کنید و گر نه میکشیمتان و یا خراج به بیت المال مسلمین بدهید ” البته کفار باید باج سبیل به مسلمین بپردازند . (کف زدن حضار)

تاج المتکلمین : ” پس از اینقرار رای قطعی و موافقت همه بر این شد که این جمعیت را به کفار سوق بدهیم و هیچگونه مخالفتی در این باب نیست . اما بزعم حقیر لازم است که بشیوه دین نبی رفتار کنیم ، چنانکه خود حضرت به ایل و تبار خودش قدر و منزلت گذاشت و نوه های خودش را قبل از ولادت امام کرد و طایفه خود را سادات و احترام آنها را بهمه مسلمانان واجب دانست ، چون مخارج این نهضت از موقوفات است همه اشخاصیکه انتخاب میشوند باید از علماء و سادات باشند .

عندلیب الاسلام : ” صحیح است . البته کسی برارنده تر کسی مبرزتر از آقای تاج نیست . لذا ایشان را بریاست این جمعیت انتخاب میکنیم .

سکان الشریعه : ” این حسن انتخاب را از صمیم قلب بعموم مسلمین و مسلمات تبریک میگویم .

سنتت الاقطاب : ” البته به ازین ممکن نمیشد .

تاج المتکلمین : ” بنده از حسن نیت و مراحم آقایان نمایندگان ملل اسلامی لسانم الکن و نطقم قاصر است . اما آقای عندلیب الاسلام از اساتده فقهها است البته وجود شریفشان در چنین جهادی از واجباتست . من پیشنهاد میکنم ایشان بسمت نایب رئیس انتخاب شوند و آقازاده ایشان ، آقای سکان الشریعه که نه سال دراز عمر شریفش را در بلاد کفار بسر برده و از معلوم و مجهول بهره ای کافی و شافی دارد چنانکه کتاب نفیس ” زبده النجاسات ” بهترین معرف ایشان و شاهد مدعایم است همچنین بزبانهای عربی ، قبطی ، شامی ، بربری ، الجزایری ، فلسطینی ، بغدادی و بره ای و غیره را مثل عندلیب تکلم میکند . ممکن است بر سر جمعیت ما منت گذاشته بعنوان صندوق دار و مترجم ما را سرافراز و از راه لطف بپذیرند . یعنی آنهم محض ثواب اخروی چون این اقدام اجر دنیوی هرگز ندارد .

سکان الشریعه : ” حقیقت بنده نمیدانم به چه زبان از این حسن ظن آقای تاج تشکر بکنم . البته اگر محض خاطر ایشان و نتایج اخروی این کار نبود هرگز قبول نمیکردم . (کف زدن ممتد حضار)

عندلیب الاسلام : ” من از مراحم آقای تاج و همه نمایندگان محترم اسلام که در اینجا حضور دارند بسیار شرمنده ام . اما اجازه بدهید ، چون یک نفر دلاک مجرب جهت ختنه کردن کفار لازم است ، آقای سنت الاقطاب که پسر خاله این بنده میباشد و اغلب کفار که به دین حنیف مشرف میشوند ایشان ختنه میکنند علاوه بر این چندین بار محلل شده و در معرکه گرفتن و روضه خوانی ید طولائی دارد حتی عقرب جراه را در کف دستش نگهدارند و برای فروش دعای نزله و دعای بیوقتی بهتر از او کسی را خدا نیافریده و از آداب دنیوی و اخروی بهره ای کافی دارد ایشان را بعنوان برفسور فقهیات پیشنهاد میکنم .

تاج المتکلمین : ” البته ، چه از این بهتر؟ پیداست که ما یکدسته از جان گذشته هستیم که برای خیر عقبی و اجر اخروی سینه سپر کرده و چنین ماموریت پر خطری را بعده میگیریم . (کف زدن حضار)

پس از آن آقای رئیس صورت مجلسی را که قبلاً نوشته شده بود ، از پر شالشان در آوردند و به آقایان نمایندگان ارائه دادند تا امضاء و تصدیق بشود . مفاد آن از اینقرار بود :

باقیش بری دفعه دیگره ، حالا برین اینو از لاگ بامداد بخونین تا ببینین مسلمونی تا کجا پیشرفت کرده .

در روز میمون فرخنده فال 25 ماه شوال سال 1346 هجری قمری در شهر مبارک سامره از بلاد عربستان بموجب جلسه ئی مرکب از علماء یگانه و دانشمندان فرزانه و نمایندگان محترم ملل کامله الوداد اسلامی تصمیم گرفتند و تصویب شد که آقایان مفصله الاسامی ذیل . حضرت آقای تاج المتکلمین بسمت ریاست ، آقای عندلیب الاسلام نایب رئیس و منشی مخصص ، آقای سکان الشریعه صندوقدار و مترجم ، آقای سنت الاقطاب معلم علمی فقهیات برای تبلیغ دین مبین بطرف بلاد افرنجیه رهسپار گردند تا کفار را به دین حنیف اسلام دعوت و تبلیغ بکنند .

آقای تاج پیشنهاد کردند که بسلامتی حضار شربت بنوشند ولی نماینده اعراب عنیزه شیر شتر خواست و هلهله کنان مشگ شیر شتر دست بدست و دهن بدهن گشت . سپس هر کدام از نمایندگان محترم ملل اسلامی انگشت خود را در مرکب آلوده پای کاغذ گذاشتند و مجلس به خوبی و خوشی خاتمه یافت.

السامره فی 25 شوال 1346

الجرجیس یافت بن اسحق الیسوعی

نمایشگاه شـرقی

امروز صبح از صدای نعره ناهنجاری از خواب پریدم ، دیدم که همسفر های اطاق ما بحالت وحشت زده آقای سنت الاقطاب را نگاه میکنند که شیشه پنجره ترن را پائین کشیده با پیراهن و زیر شلواری دست زیر چانه اش زده به جنگل نگاه میکند و با صدای نخرانیده ای ابوعطا میخواند مرا که دید خندید و گفت:

“ صدای من به از این بود، سر زخم هوو آوردم اونم از لجش سم به خوردم داد صدایم گرفت . خدا بیمارزدش !
پارسال عمرش را به شما داد.

من گفتم : ” از شما قبیح نیست که با این ریش و سبیل روبروی کفار آواز میخوانید؟.

“ این موهای سرم را می بینید؟ از زور فکر و خیالات است ، باد نزله آنها را سفید کرده.”.

بالاخره بهزار زبان باو حالی کردم تا لباسش را پوشید، چون یکساعت دیگر وارد شهر برلین میشدیم . سنت الاقطاب از من خواهش کرد که بمحض ورود به برلین او را ببرم بازار تا یک موش خرمانی برای دخترش سکینه سوغات بفرستد . بعد رفتم سراغ آقای سکان الشریعه که در سه اطاق دور تر با یخهء باز سینه پشمالو و سر تراشیده سیگار عبدالله میکشید و دودش را با تفنن بصورت پیر زن جهود لهستانی فوت میکرد . سکان الشریعه با علم اشاره با آن زن حرف میزد و هر دو آنها میخندیدند . بقدری سرش گرم بود که متوجه ما نشد ما هم مزاحم آنها نشدیم بسراغ آقایان تاج و عدلیب رفتیم ، چون دیشب آقای تاج اظهار کسالت میکرد . در اینوقت ترن بسرعت هرچه تمامتر از میان جنگل میگذشت . از راهرو لغزنده آن گذشتیم . آقای تاج و عدلیب در اطاقچهء خودشان را بسته بودند تا نفس کفار در آنجا نفوز نکند . چون این اطاقچه را بقیمت گزاف برای رؤسای بعثة الاسلامی خلوت کرده بودند تا با کفار تماس نداشته باشند . وارد که شدیم آقای عدلیب با چشمهای خمار تریاک پارچهء سفیدی دور کله اش بسته بود، انازلنا میخواند و بدور خودش فوت میکرد و هر تکانی که ترن میخورد میخواست روح از بدنش مفارقت بکند . میترسید مبادا کفار فهمیده باشند که چند نفر مسلمان در ترن هستند و از بدجنسی قطار را بشکنند و یا ببیراهه ببرند برای اینکه مسلمان را تلف بکنند . من را که دید گل از گلش شکفت و گفت:

“ قربانتان ! دستم بدمنتان ، ما در ولایت غریب هستیم ، مبادا کفار بما سم بخورانند؟ . تمام شب را من سوره عنکبوت و آیهء الکرسی خواندم تا از شر کفار محفوظ باشیم” .

آقای تاج همینطور که با زیرشلواری و شبکلاه مشغول فوت کردن در سماور حلبی بود که در آن گل گاوزبان میجوشید از ما پرسید:

”آقای سکان الشریعه کجاست؟.

سنت گفت : ” یک ضعیفهء کافر را دارد به دین حنیف اسلام تبلیغ میکند.

تاج : ” آفرین بشیر پاکی که خورده ! خوب چقدر مانده که برسیم ؟.

سنت : ” نیمساعت دیگر ما در شهر برلین خواهیم بود . باید چمدانها را دم دست بگذاریم و رختهایمان را بپوشیم , اینجا دیگر فرنگستون است.

عندلیب الاسلام : ” شهر برلین گفتید ؟ من اسم این شهر را در کتاب ”المهالک و المخاوف ” دیده ام . مصنف آن کتاب از متبحرین بوده است، شرحی داده و خوب بخاطر دارم که میگوید : اسم اصلی آن ” البرالین ” بوده است یعنی زمین لمین . زیرا که لیتت میاورد . چون کسره بر یاء ثقیل بوده اعلال شد. الف و لام را هم از اللین برداشتند تا اختصار شده باشد پس الف و لام البر را هم حذف کردند, زیرا که اسم علم بود برلین شد و از کثرت استعمال برلین گردید . حتماً اهالی آنجا عرب هستند و مسلمان بوده اند و شکم روش در آنجا شیوع دارد.

تاج : ” فی الواقع زبان عربی یکپارچه منطبق است . بعقیده ضعیف بمحض ورود به برلین باید یکنفر را مسلمان کنیم و بهمراه بلاد اسلامی از جبال

هندوکش گرفته تا اقصی بلاد جابلقا و جابلسا, جزیره و قوق , زنگبار حبشه و سودان و همه ممالک اسلامی تلگراف بزنیم.

عندلیب : ” اگر خودمان به سلامت رسیدیم.”

تاج : ” بر پدرشان لعنت ! حالا که خودمانیم , آیا الاغ بهتر است یا این نمیدانم چه اسمی رویش بگذارم ؟ از ش آب و آتش میریزد, سوت میزند, صدا میدهد, دود میکند و آدم را سیصد بار میکشد تا بمقصد برساند : این همان حمار دجال است . مرحوم ابوی از سامره تا خانقین را با یک الاغ مردنی رفت , اگرچه شش مرتبه لختش کردند اما بسلامت رسید . ما اینجا به جان خودمان اطمینان نداریم.

عندلیب : ” آیا صندوق های لولهنگ و نعلین را در جای محفوظ گذاشته اند که در مجاورت رطوبت کفار نباشد.”

سنت : ” الخشگ مع الخشگ لا یتچسبک . نص صریح حدیث معتبر است.”

عندلیب : ” من نذر کرده ام اگر سلامت رسیدیم بمحض ورود یک گوسفند با دست خودم ذبح بکنم و به فقرا بدهم . آقای سنت شما دقت بکنید بجای گوسفند بما خوک نفروشدند, چون هرچه بگوئید از کفار برمیاید.

تاج : ” من همهء جانم آلوده است , عبايم نجس شده . بمحض ورود استحمام خواهم کرد.

عندلیب : ” راستی آقای تاج دیشب با من چکار داشتید ؟ من از خجالت آب شدم , گمان کردم از کفارند میخواهند اسم بد روی ما بگذارند.

تاج : ” دیشب خواب والده احمد رامیدیدم . در عمرم این اولین بار است که یکهفته بدون زن هستم . حقیقتاً ما جهاد اکبر میکنیم , خودمان را فدائی

دین مبین کرده ایم , در راه اسلام انتحار کردیم و شهید شدیم ! (آقای جرجیس این مطلب را برای مجلهء المنجلاب یادداشت بکنید) من اگر مردم مرا در ال ضیاء در شهر الباریس دفن بکنیدو اسم مزارم را ” امامزاده ال تاج ” بگذارید تا زیارتگاه مسلمین بشود . راستی چه اجری در آن دنیا خواهیم داشت تا بتواند جبران اینهمه دامت و زحمت ما را بکند ! من گمان میکنم برای رفع خستگی و دفع مضرت مسافرت بد نباشد که لد الورود هر کدام نفری سه تا زن صیغه بکنیم.

عندلیب : ” من دیشب خواب دیدم یک سید جلیل القدر نورانی مثل مورد سبز, زیر جامه سبز, زیرشلواری سبز, کیسه توتون سبز, گیوه سبز,

شارب سبز با دست سبز مبارکش دستم را گرفت و برد در باغی که پر بود از وحوش و طیور از چرنده و پرنده و خزنده و دونه . از خواب که پریدم بوی عطر و عبیر مرا بیهوش کرد.

تاج : ” عجیب , عجیب ! همینکه رسیدیم من بکتاب تعبیر خواب دانیال نبی و یا تعبیرنامه حضرت یوسف رجوع خواهم کرد . در اینوقت آقای سکان

الشریعه وارد شد و گفت:

اینجا که دیگر عربستان نیست . ما خودمان را که نباید گول بزنیم , شماها از بس که وسواس بخرج دادید نگذاشتید یک شکم سیر غذا بخوریم . من سه قوطی از این گوشتهائی دارم که در جعبهء حلبی است . از قراریکه شنیدم مسلمانان آنها را پر میکنند.

سنت : ” احتیاط احوط است . منکه لب نخواهم زد . اگر یک قطره شراب در دریا بیفتد, بعد از آن دریا را بخاک پرکنند بطوریکه تپه ای بجای آن دریا

بشود و بر سر آن تپه علف بروید و گلهء گوسفندی از آن تپه بگذرد و از آن علف بچرد, من از گوشت آن گوسفندها نمیخورم.

عندلیب : ” غصه اش را نخورید, عوضش وارد شهر اللبرالین که شدیم یک دیگ بزرگ آش شله قلمکار بار میگذاریم و همه شکمهایمان را از عزا در میاوریم.

در اینوقت , دورنمای شهر نمایان شد ! بناهای بلند, باغهای سبز, واگنهای برقی که در آمدوشد بودند و مردم شهر از آنجا دیده میشدند.

در ایستگاه راه آهن مسافران به جنبش افتادند . هرکس چمدان خودش را سرکشی میکرد, دسته ای پیاده و گروهی سوار میشدند . بالاخره جمعیت بعثة الاسلامیه پس از پرداختن مبلغ هنگفتی بعنوان جریمه برای شکستن سه شیشه از ترن . طبخ در اطاقچه آن و سوزانیدن نیمکت و غیره . . . در ایستگاه ” فرید ریشه ستراسه ” پیاده شدند . بعد چهار صندوق نعلین و لولهنگ را هم با پرداخت گمرک گزاف تحویل گرفتیم پس از آن صورت مهمان خانه های برلین را برای آقای تاج قرائت کردند و ایشان از میان آنها ” هتل هرمس ” را انتخاب کردند, چون اسم هرمس الهرامسه را در کتاب ” زندقه العتیقه ” خوانده بودند و از اینقرار نزدیکتر به عبرانیون و اعراب بود . منم برای اینکه در جریان گزارش آقایان باشم ناچار در همان مهمان خانه اطاق گرفتم.

آقای سکان الشریعه ورقهء اعتبار را به امضای آقای تاج و عندلیب رسانید تا از بانک برای مدت اقامت در برلین مقداری از وجه آنرا بگیرد . آقای تاج

بوسیله مترجم از صاحب مهمانخانه پرسید که : آیا زمین این مهمانخانه غصبی است یا نه . بعد از آنکه اطمینان حاصل کرد, فرمان داد برایش حمام

حاضر کنند . در ضمن خطاب به جمعیت بعثة الاسلامیه کرده تذکر دادند که چون ما مظهر اسلام هستیم باید طوری رفتار کنیم که سرمشق کفار بشویم باین معنی که بهیچوجه به آب مهمانخانه دست نزنیم و برای استعمال خوراک , وضو و شستشو فقط از آب رودخانه که نزدیک مهمانخانه بود بکار ببریم . اگر چه فضولات و مزبلهء شهر در آن ریخته میشد اما چون روان بود شرعا ” پاک خواهد بود.

آقای تاج با آقای سنت که در فن دلاکی بی نظیر بود . به حمام رفتند . هر کدام از آقایان اطاقی گرفته , بسلیقهء خودشان درست کردند! یعنی فرش و تختخواب را جمع کرده گوشهء اطاق گذاشتند و بجای آن یک تکه زیلو یا گلیم انداختند و یک جانماز و یک لولهنگ هم رویش گذاشتند.

نیمساعت نگذشت که در مهمانخانه غوغای غریبی برپا شد . رئیس مهمانخانه بسرزنان ما را خبر کرد که از وقطیکه آقای تاج حمام رفته , آب حمام از طبقه سوم به دوم و از دوم به اول سرایت کرده , بطوری که همهء مشتریهایش شکایت کرده اند . ما دسته جمعی رفتیم و در حمام را باز کردیم . آقای تاج با ریش و سر و ناخن حنا بسته روی زمین

حمام نشسته بود و آقای سنت او را مشمت و مال میداد، در صورتیکه از سر شکسته شیر آب لگن پر شده بود و بیرون میریخت. آقای تاج اول پرخاش کرد که چرا چشم یکی از کفار به تن پشم آلود ایشان افتاده و بعد خطاب کردند:

“ نقص حمامهای کفار را مشاهده بکنید که تا چه اندازه است! سر بینه ندارد و بتحقیق آب آن کر نیست. من همهء جانم نجس اندر نجس شده است بعد از آنکه آقای تاج با حال زار از حمام بیرون آمد، صاحب مهمانخانه صورت هشتصد مارک جهت خسارت وارد به حمام را آورد. آقای تاج از این قضیه بر آشفتند و خیلی اوقاتشان تلخ شد. بخصوص که آقای سکان الشریعه از وقتی که رفته بود پول را نیاورده بود و از قراری که شهرت داشت یکنفر او را با لباس فرنگی در سلمانی دیده بود که ریشش را تراشیده، بعد هم با همان پیروزن لهستانی که در راه آهن بود در چند قهوه خانه شهر دیده شده بودند.

آقای تاج فرمودند: “ اگر از میان ما کسی خیانت بکند، نه تنها از طرف بلیس دستگیر و تعقیب میشود، نه تنها در آندنیا روسیاه جهنمی و محشور

شمر ذی الجوشن و همنشین عمرین خطاب خواهد بود، بلکه تمام ملل اسلامی از جبال هندوکش گرفته تا اقصی بلاد جابلقا و جابلسا و زنگبار و حبشه که بیش از چهار صد هزار ملیان گویندهء لااله الاالله هستند او را گرفته بدار میاوزند.”

آقایان بعثه الاسلامی ناچار از همان انبان پنیر گندیده و نان خشک و پیاز که با خودشان از بلاد اسلامی آورده بودند ناهار خوردند.

من از رستوران که برگشتم، یک روزنامه خریدم. بالای روزنامه به خط درشت نوشته بود: “ ورود مهمانان گرامی یکدسته از آرتیستهای پولدار مشرق

زمین امروز وارد برلین خواهند شد. “ داخل مهمانخانه که شدم، هر کدام از آقایان مبلغین از دیگری میپرسید که در ولایت غربت چه بروزشان خواهد آمد! در شهر هم کسی را نمیشناختند که بتواند به آنها کمک بکند تا از بلاد اسلامی وجوهات برسد. آقای تاج فرمودند: “ من گمان نمیگردم که آقای سکان الشریعه مؤلف کتاب “ زبده النجاسات ” که با وجود صغر سن از علوم معلوم و مجهول بهره ای کافی دارد و مدت ده سال از عمر شریفش را در بلاد کفار به مباحثه و مجادله گذرانیده چنین حرکت ناشایستی از ایشان سر بزند. ممکن است کفار بلائی بسر او آورده باشند. در اینصورت حکم جهاد صادر میکنیم و یا محتمل است که آن ضعیفهء کافره را برده تبلیغ بدین حنیف بکند.

عندلیب الاسلام: “ من سرم درد میکند، عقیده مندم که آن سماور حلبی را بر داریم و برویم در شهر جای با صفائی را پیدا بکنیم و یک پیاله چائی دم بکنیم و بخوریم، در ضمن شهر را هم سیاحت کرده باشیم.”

پیشنهاد آقای عندلیب با اکثریت آراء قبول شد. ولی آقای تاج صلاح دانستند که در مهمانخانه کشیک اشیا نشان را بکشند تا کفار به آن دست نزنند. همینکه سه نفری از مهمانخانه بیرون رفتیم، گروه انبوهی به تماشای ما آمدند و در فریدریشه ستراسه و اونتر دن لیندن بر عده آنها افزوده شد،

بطوری که ما فرصت چائی دم کردن را نکردیم. دخترها با سینه و بازوی لخت جلو ما میامدند، لبخند میزدند. آقای عندلیب عبا را روی عمامه شان

کشیدند، چشمهایشان را میبستند و استغفار میفرستادند.

درین بین. دو نفر که به کلاهدشان نشان داشت با یک مترجم پیش آقای عندلیب آمدند، اجازه خواستند و مترجم گفت: “ ما خیلی مفتخر و سرفرازیم

که دسته ای از هنرمندان مشهور شرقی بدیدن پایتخت ما آمده اند. لذا ما موقع را مغتنم شمرده مقدم آنها را تبریک میگوئیم. چنانکه مسبوق هستید

کمپانی فیلمبرداری " اوفافا " که از بزرگترین کارخانه های دنیاست در نظر دارد فیلم " امیر ارسلان " و " حسین کرد " و " سیره عنتر " را بردارد

ازین رو رئیس کمپانی ورود مهمانان عزیز را غنیمت شمرده از آقایان خواهشمند است دعوتش را اجابت نموده و در فیلمهای نامبرده شرکت بکنند . برای انجام مراسم قرارداد و ملاقات همکاران عزیزش رئیس کمپانی فردا ساعت ده در دفتر خود منتظر است.

آقای سنت : " آقای مترجم ! مخصوصاً به رئیس خودتان بگویند که من در بازی ید طولانی دارم و در تعزیه ها رول نعش را بازی می‌کردم . وقتیکه روی لنگه در خوابیده بودم و مرا دور میگرداندند , هفت قران در میان همه گمان می‌کردند که من مرده ام .

آقای عدلیب : " چه می‌گویید ؟ آیا از کفار میخواهند بدین حنیف اسلام مشرف بشوند؟ .

مترجم : " خیر قربان ! کمپانی " اوفافا " از شما دعوت کرده .

عدلیب : " گمان میکنم مجلس ختم است یا کسی مرده .

مترجم : " چون فرمایشات سرکار در لفافه است و درست نمیفهمیم , بهتر اینست که فردا در مهمانخانه شرفیاب بشویم "

همینکه آنها رفتند , چند قدم دورتر نماینده سیرک معروف برلین " سیرکوس بوش " ما را جلو بر کرد . ولی چون مترجم نداشت نتوانست مطالب خودش را

حالی آقایان بکند . او هم آدرس مهمانخانه را گرفت و رفت تا فردا داخل مذاکره بشود.

چند نفر از عکاسهای معروف بحالت های گوناگون از ما عکس برداشتند . از طرف دیگر دسته زیادی زن و مرد دور ما را گرفته بود و کارت پستال خودمان

را میدادند تا زیرش برسم یادگار امضاء بکنیم . اما بواسطه نداشتن زبان بیشتر اسباب حیرت طرفین میشد . درین میان آقای سنت موقع را برای لاس

زدن با دختران غنیمت دانست و از سه تا صیغه موعود دو تایش را انتخاب کرد . وقتیکه خسته و مانده به مهمانخانه برگشتیم , جمعیت زیادی از پلیس ,

مخبر روزنامه و مردم متفرقه دور مهمانخانه بودند . اول سراغ آقای سکان الشریعه را گرفتیم . صاحب مهمانخانه گفت که از قرار اطلاع پلیس با هواپیما

مسافرت کرده : اما پیش آمد بدتری رخ داد . وارد اطاق آقای تاج که شدیم دیدیم ایشان بحال اغما پای منقل وافور خشکش زده است , درحالیکه سه نفر پلیس همه گره بسته ها و لباس و زیر شلواری او را بازرسی میکردند .

ایندفعه به جریمه تنها هم اکتفا نمی‌کردند و حضور همه جمعیت بعثة الاسلامی در عدلیه لازم بود . هرچه میان جیگری شد که آقای تاج ناخوش بوده .

و نمیدانسته و عادت به تریاک داشته بخرج آنها نمیرفت . آقای تاج میفرمودند "نگوئید نمیدانسته , بگوئید آمده مردم را بدین حنیف اسلام دعوت بکند

مردکء کافر نجس چه حق دارد با من بلند حرف بزند ؟ باو حالی بکنید که من رئیس بعثة الاسلامیه هستم و پشت سرما از جبال هندوکش گرفته تا جزایر وقواق پانصد هزار ملیان مسلمان گوینده لاله الا الله است و یک اشاره من کافی است که همه مسلمانان شما را با سیخ وافور تکه تکه بکنند . اگر هم رشوه میخواهد بگو در شرع مبین اسلام

بغیر از برای علماء برای سایرین رشوه حرام است و انگهی آقای سکان الشریعه از آنوقتیکه رفته هنوز پولها را نیاورده".

آقای عندلیب و سنت که دیدند هوا پس است بطرف در برگشتند . ولی درین بین دونفر با کلاه و نشان مخصوص جلو آنها را گرفتند و مترجم اینطور گفت".

آقایان محترم ! من مفتخرم که از طرف رئیس " سوئو گارتن " باغ وحش برلین بشما سلام برسانم . میدانید که کوس شهرت شما در همه آفاق پیچیده است.

سنت : " از جبال هندوکش گرفته تا اقصی بلاد جابلقا و جابلسا و جزیره و قواق.

مترجم : " بلی . بلی صحیح است . بهمین مناسبت , آقای رئیس باغ وحش بمناسبت ورود شما یک نمایشگاه شرقی درین باغ فراهم کرده و چشم براه

قدوم مهمانان عزیز است و از آقایان خواهش عاجزانه دارد که اگر برای همیشه هم نخواستند باشند اقلآ چند روز بقدم خود ایشان را سرفراز کرده در باغ

مهمانی ایشان را ببینند . میدانید که وسایل آسایش آقایان از هر حیث فراهم است و هر شرطی که بکنند بر روی چشم قبول میشود.

آقای عندلیب : " باغ دارد ؟ "

مترجم : " بلی باغ معروف لابد شنیده اید باغ.

عندلیب : " باغ سبز پر از وحوش و طیور از چرنده , پرنده , خزنده و دونده بگوئید ببینم سید قبا سبز هم دارد ؟

مترجم : " سبز قبا هم دارد.

عندلیب : " من خوابش را در ترن دیده بودم میایم".

آقایان عندلیب و سنت دعوت رئیس باغ وحش را اجابت کردند و در اتومبیل نشسته و رفتند . نیمساعت بعد هم آقای تاج را به نظمیہ بردند.

در اینصورت تا اینجا ماموریت من انجام یافته و جمعیت بعثه الاسلامی پراکنده شدند . فردا با تلگراف از مدیر مجله " المنجلاب " کسب اجازه خواهم کرد که

آیا باز هم باید گزارش آقایان را بنگارم و یا به ماموریت دیگری بروم . شب از نزدیک باغ وحش که میگذشتم دیدم با خط سرخ بالای در آن روشن میشد".

نمایشگاه شرقی! ! "

البر اللین فی ۲۲ ذیقعده الحرام ۱۳۴۶

الجرجیس یافت بن اسحق الیسوعی

نوشگاه میسر

دوسال و نیم از قضیه بعثة الاسلامی گذشت . بعد از آنکه جمعیت در برلین از هم پراکنده شد، من بسمت مخبر مخصوص مجله " المنجلاب " به پاریس انتقال یافتم و درین مدت هیچ اطلاعی راجع به آنها بدست نیاوردم و اسمشان را هم نشنیدم . اما پیش آمدی برایم رخ داد که ناگزیرم شرح آنرا ضمیمه یادداشتهای مسافرتم بکنم زیرا بمنزله متمم حکایت جمعیت بعثة الاسلامیه بشمار میاید و شرح آن بقرار زیر است.

دیشب ساعت یازده از سینما برمینگشتم ، دریکی از کوچه های محله "مون مارتر " وارد میکرده کوچکی شدم . در آنجا یکنفر ساز دستی میزد و دیگری "بان ژو" و تنها زن و مردی به آهنگ "ژاوا" میرقصیدند.

نزدیک من سه نفر از داش های تمام عیار کنار میز ورق بازی میکردند . یکی از آنها سیاه مست بود و پی در پی مشت روی میز میزد و میگفت : "یک گیلان دیگر" پیشخدمت گیلانهای خالی را میبرد و گیلانهای پر بجای آنها میگذاشت . نعلبکیهای مشروب که رویهم چیده شده بود مانند برج بابل از کنار میز بالا میرفت . یکی از آنها گفت " ! ده دقیقه دیگر بیزنس (Business) شروع میشود، من میروم.

رفیقش پرسید : " راستی ژیمی حالا کاروبارت سکه است یا نه ؟.

ژیمی : " پریشب سیصد و شصت فرانک مک زیر لامپی بلند کردم . اما چه کاری ! یکشب نشد که دو بعد از نصف شب بخوابم . دیشب همه اش در خواب میگفتم یک بانکو دویست لوئی آقایان خانمها بازی کنید.

Rien ne va plus زنم مرا بیدار کرد بخیالش هذیان میگویم.

سومی گفت! " باز هم کارتو ، بعد از یکهفته دوندگی ، پریشب بود که سوزی مرا غال گذاشت . یک تیکه دیگر پیدا کردم . یک خرپول مصری راگیر آوردم و بعد از دوساعت چانه زدن فقط ۲۵ فرانک نیزه زدم . پول مشروب نمیشد . من اگر شبی یک بطر ورموت زنم از تشنگی میمیرم.

ژیمی : " منمم اگر نرقصم خوابم نمیبرد . خوب ژوب تو چیزی نمیگویی ؟ معلوم میشود تو دماغت چاق تر از ماست . حالا امشب هم طلبت فراداشب حسابمان را پاک میکنیم"

دو نفرشان بلند شدند و گفتند " رفسور سنت الاقطاب خدا حافظ . " و رفتند . این اسم را که از دهن این لاتهای کاسکت بسر شنیدم از جا جستم . دقت کردم ، دیدم این همان دلاک بعثة الاسلامیه و پرفسور عملی فقهیات است که اینجا نشسته بزبان داشهای پاریس حرف میزند و روبرویش یکدسته نعلبکی کوت شده . چشمهایم را مالیدم ، او هم متوجه من شد خودش را انداخت در بغلم ماچ و بوسه کرد و گفت : " شما هم اینجا" من با تعجب روی میز او را نگاه کردم که قالیچه سبز رنگ پهن بود، یکدسته ورق روی آن و یک گیلان "امورت" هم کنارش . سنت دوستانه به پشتم زد و گفت : " عیبی ندارد، اگر ما را توی ترن آنجور دیدی برای مصلحت روزگار بود . اما ورق برگشت و روزگار ما را به اینجا کشانید!

من عقل از سرم داشت میپیرید . برای اینکه مطمئن بشوم پرسیدم : " آخر برای سکینه دخترتان موش خرمائی فرستادید؟

سنت : "امسال برای سکینه و والده اش پیراهن کش پلاژ فرستادم تا دم شط العرب آب تنی بکنند."

خوب باد نزله چطور است که توی ترن از دستش مینالیدید؟ "

بگوئید : البومین یا مرض قند . ما دیگر فرنگی ماب و متمدن شده ایم ، این همان مرض قند موروثی است.

چطور؟

" موروثی دیگر . چون پدربرگم دکان قنادی داشت ، خروس قندی میفروخت.

" رفقایت کجا هستند ؟ "

راستی اینها که با من بودند نشناختی؟ یکی از آنها عندلیب الاسلام بود. اینجا اسم خودش را "ژان" گذاشته، آن یکی که لباس سیاه پوشیده بود آقای تاج المتکلمین بود. اینجا باو "ژیمی" میگویند من هم با اسم "ژوب" معروف هستم."

"پس آقای سکان الشریعه کجاست؟"

"آقای سکان الشریعه مؤلف کتاب معروف "زبدۃ النجاسات" را میگویند که در علوم معلوم و مجهول سرآمد روزگار است؟ تا یکماه پیش اگر پشت گوشمان را دیدیم، او را دیدیم. پولهای بعثۃ الاسلامی را زد بجیب و دک شد رفت آنجا که عرب نی بیندازد. اینهم یک فندش بود! میان خودمان باشد، نامردی کرد، چون وقتی، این جنغولک بازی را در آوردیم با هم قرار و مدار گذاشتیم پولها را چهار نفری بالا بکشیم. او سهم ما را هم قاچاق شد و حالا باین حرفها گوشش بدهکار نیست. میدانی چه کاره است؟ دربان "فلی برژر" شده. یادت هست وقتیکه آقای تاج گفت: همهء تیاتر ها را خراب میکنیم و جایش روضه میخوانیم آقای سکان چه دستپاچه شد؟ میگفت: "فلی برژر" را دست من بسپارید. من نمیدانستم فلی برژر چیست. اما حالا دربانش شده و نانش توی روغن است قسمت را تماشا کنید! دیگر چه میتوان کرد؟"

"خوب آخرش کسی را مسلمان کردید؟"

سنت خندید: "چرا یکنفر را و از آن سرونه ببعده من پشت دستم را داغ کردم که دیگر ازین نا پرهیزیها نکنم.

چطور؟

"روزی که راه افتادیم هیچکدام از ما بقدر من فکر کار خودش نبود. چون مرا آورده بودند که کفار را ختنه بکنم، من گنجشک را به سه زبان یاد گرفتم به روسی "وارابی" به آلمانی "اشپرلینگ" و به فرانسه "موانسو" میدانید چرا چون موقع ختنه باید گفت "گنجشک پرید" که تا بچه متوجه گنجشک میشود پوست را ببرند. ببینید من تا کجایش را خوانده بودم! خوب لغت "پرید" را دیگر لازم نداشتم یاد بگیرم. با دست اشاره میکردم یا میگفتم "پر...". اما از شما چه پنهان که این سه لغت هیچکدام بدردم نخورد.

چطور؟"

یکروز آقای تاج بطمع آنکه دوباره موقوفات را زنده بکند، پایش را توی یک کفش کرد که هرطور شده باید یکنفر از کفار را مسلمان بکنیم و دسته جمعی با او عکس برداریم و به بلاد اسلام بفرستیم. پارسال بود زیر پل رودخانه سن یکنفر گدا گیر آوردیم باو دو هزار فرانک وعده دادیم تا بگذارد ختنه اش بکنیم. اولش میترسید، بالاخره راضی شد. از شما چه پنهان! هرچه معلوماطم را به رخ کشیدیم و به سه زبان گنجشک را برایش گفتم حالیش نشد چون اصلاً ایتالیائی بود. بعد هم رفت شکایت کرد که مرا از تولد و تناسل انداخته اند. محکوم شدیم و هرچه پول بر ایمان باقیمانده بود روی ختنه سوران او گذاشتیم!"

رفقا چه میکنند؟"

ژان، نه عندلیب الاسلام یادتان هست در برلین چشمش که به زنها می افتاد بهم میگذاشت و استغفار میفرستاد و ما زیر بازویش را میگریفتیم و کورمل کورمال راه میرفت؟ خوب، اینجا دلالی میکند. دلال محبت است و گاهی هم دست چربش را بسر کچل ما میکشد. کار و بارش بد نیست پریروز خندید و گفت. ما هم قسمتیمان دلالی بود! در سامره که بودیم صیغهء بیست و چهار ساعته میکردیم، اینجا صیغهء نیمساعته برای مردم میکنیم. آن بیست و سه ساعت و نیم دیگرش هم برای اینست که در اینجا بوقت بیشتر اهمیت میدهند تا در بلاد اسلامی.

شوخی میکنی؟"

خدا پدرت را بیمارزه! مگر یادت رفته من میگفتم اگر یک قطره شراب در دریا بیفتد، بعد دریا را به خاک پرکنند بطوریکه تپه ای بجای آن بشود و بر سر آن تپه علف بروید و گله گوسفندی از آن علف بچرد من از گوشت هیچ یک

از آن گوسفندان نمیخورم؟ اما حالا! (اشاره به گیلان مشروب کرد) ” این آقای عندلیب الاسلام بود که میگفت اگر نرقصم شب خوابم نمیبرد؟“.

نه این آقای تاج بود . یادتان هست چه عربی بلغور میکرد؟ همه اش میگفت . الخمر والمیسر . پارسال پول خوبی از جمعیت مسلمین بالا کشید همه اش را قمار کرد . حالا خودش را راضی کرده که بازی دیگران را تماشا بکند . در ” فانتازیبو ” مستخدم میز قمار است . تابستان به کازینو دوویل میرود . کارش این است که نمره ها را میخواند و پولها را با کفگیرک جلو میکشد . یک زن فرنگی هم گرفته اگر سر غذایش گوشت خوک نباشد قهر میکند“.

شما چطور به پاریس آمدید؟ پول از کجا آوردید؟.

“ به! آقای مخبر محترم مجله المنجلا ب پس شما از کجا خبر دارید؟ مگر نمیدانی ما دعوت رئیس باغ ” سوئو گارتن ” را پذیرفتیم؟ چون دستمان از همه جا کوتاه شد و بهیچ عرب و عجمی بنده نبود، دو سه ماهی نانمان توی روغن بود یک دستگاه عمارت بما دادند . نه یک قصر بود با روزی 25 مارک بهرکدامان . باضافه خوراک و پوشاک . در باغ از همه جور جانورهای روی زمین که خیالش را بکنید از چرنده و پرنده و خزنده بود . شبها آقای تاج دعا میخواند و به در و دیوار فوت میکرد که مبادا این جانوران بیایند ما را بخورند . روز اول که ببر را دید غش کرد“.

آقای تاج مگر بجرم کشیدن تریاک حبس نبود؟.

“ رئیس باغ وحش حبس او را خرید و التزام داد که دیگر تریاک نکشد . او را هم آوردند پیش ما . جای شما خالی . خیلی خوش گذشت . دخترها مثل پنجه آفتاب میامدند به تماشای ما، من دوتا از آنها را بلند کردم کارمان هم این بود که زن و مرد میشدیم ، صیغه میکردیم ، طلاق میدادیم روضه میخواندیم ، مردم هم میخندیدند ، برایمان دست میزدند ، در روزنامه ها عکس ما را چاپ میکردند. از شما چه پنهان عکسمان که چاپ شد، در بلاد اسلامی گمان کردند که ما جداً مشغول تبلیغ هستیم و کارمان بالا گرفت . برای تشویق ما، از چهار گوشه دنیا مسلمین مثل ریگ برایمان اعانه و پول میفرستادند . بعد فکر خوبی برایم آمد : به رئیس باغ گفتیم چهار صندوق لولهنگ و نعلین را که بجای وثیقه در مهمانخانه گذاشته بودیم تحویل بگیرد . او هم همینکار را کرد و آنها را دانه ای 12 مارک ب مردم فروختیم . در هر صورت چه در دستراتان بدهم پولها که جمع شد . هرچه باشد آخوند و آخوندزاده بودیم . طمعمان غالب شد . گفتیم برویم پاریس هم نمایش بدهیم . پول در بیاوریم . اما توی دلمان باین فرنگی های احمق میخندیدیم . کاری که شغل و کاسبی روزانه ما بود آنها را به خنده میانداخت . من به تاج گفتم خبر بدهیم هر چه سید گشنه و آخوند شپشو و عرب موشخوار هست بیاورند اینجا تا به نوائی برسند . او صلاح ندید گفت آنوقت دکان خودمان کساد میشود . باری آمدیم پاریس یک خرده این در و اون در زدیم . اعلان هایمان را به این و آن نشان دادیم ، اما دیگر بختمان برگشت هر چه در آنجا در آورده بودیم اینجا خرج کردیم وقتی نمیآورد، نمیآورد . بعد هم آمدیم یکنفر را مسلمان بکنیم که کلی جریمه شدیم ، حالا هم این حال و روزمان است!“

شما خودتان اعتقاد به اسلام نداشتید، پس چرا آنقدر سنگش را به سینه میزدید؟“.

ای پدر! تو هم خیلی رندی ، مگر نمیدانستی که ما همه مان جنگ زرگری میکردیم و جهانفرو دست بیکی شدیم تا موقوفات را بالا بکشیم و کشیدیم“.

آخر مذهب ، آخر اسلام؟.

“ مذهب چی ، کشک چی؟ مگر اسلام بجز چاپیدن و آدمکشی است؟

همه قوانین آن برای یکوجب جلو آدم و یکوجب عقب آدم وضع شده . یادت رفت قوت لایموت مرام اسلام را چطور شرح داد که یا مسلمان بشوید و از روی کتاب ” زبدة النجاسات ” عمل کنید و یا میکشیمتان و یا خراج بدهید . این تمام منطق اسلام است.

یعنی شمشیر برنده و کاسه گدائی اخلاق و فلسفه بهشت و دوزخ آنرا هم یادت هست که تاج چه میگفت؟ که در آن دنیا به مرد مسلمان فرشته ای میدهند که پایش در مشرق و سرش در مغرب است باضافه هفتاد هزار شتر و قصری که هفتاد هزار اطاق دارد. من حاضر ام اعمال شاقه بکنم و بمن این فرشته را ندهند که نمیتوانم سروتش را جمع و جور بکنم. آن قصر را هم اگر روزی یک اطاقش را جارو بزنم تازه در آن دنیا جاروکش میشوم و اگر بنا بشود به هفتاد هزار شتر رسیدگی بکنم در دنیای دیگر شتر چران خواهم شد. در صورتیکه همه خانمهای خشگل و دخترهای اروپائی در دوزخ هستند. و اگر ماهیت اشخاص عوض میشود پس آنها ربطی با این دنیا ندارند و مسئول کردار و رفتار سابق خودشان نخواهند بود. مگر اینکه فلاسفه و علمای اروپائی در مدح اسلام کتاب ننوشته اند؟ آنها را چه میگوئی؟” آنها برای سیاست استعماری است. این کتابها دستوریست که برای داشتن ما شرقیها تالیف میکنند تا بهتر سوارمان بشوند. کدام زهر، کدام افیون بهتر از فلسفه قضا و قدر و قسمت جهودها و مسلمانان مردم را بی حس و بی ذوق و بد اخلاق میکند؟ یک نگاه به نقشه جغرافی بینداز همه ملل اسلامی توسری خور، بدبخت، جاسوس، دست نشاند و مزدور هستند. ملل استعماری برای بدست آوردن دل آنها و یا تفرقه انداختن بین هندو و مسلمان به نویسنده های طماع زر پرست وجه نقد میدهند تا این ترهات را بنویسند.

آیا منکر تمدن اسلامی هم میشوی؟”

کدام تمدن؟ تمدن عرب را میخواهی کتاب شیخ تمساح ”اثر الاسلام فی سواحل الانهار” را بخوان که همه اش از شیر شتر و پشگل شتر و عبا و کباب سوسمار نوشته است. باقی دیگرش را هم ملل مقهور از پستی خودشان ساخته و پرداخته و به دم عربها بسته اند. چرا همینکه ممالک متمدن

عرب را راندند دوباره رجوع به اصل کرد و با چپی آگالش دنبال سوسمار دوید؟”

پس اینهمه جانماز آبکشیدن، اینهمه عوام فریبی برای چه بود؟”

مگر ما نباید نان بخوریم؟ این کاسبی ماست، دکان ماست که مردم را خر بکنیم. مرحوم ابوی خدا بیامر! از آن آخوندهای بی دین بود. همیشه به ترکی میگفت: ”ای مو سولمان قارداش. سنین ایاقین ها را چاآدی که پخ چخار تمادی ”یکروز یک شیشه گلابی را به دو روپیه بیک ضعیفه زوار فروخت و گفت: سر آنرا محکم نگهدار تا همزادت در نرود. من گفتم ای بابا تو دیگر چرا؟ جواب داد: این مردم جن دارند، اگر من جن آنها را نگیرم یکی دیگر میگیرد. پس تا مردم خرنند، ما هم سوارشان میشویم. همینقدر باید خدا را شکر بکنیم که همه مان زرنگ بودیم و توانستیم گلیم خودمان را از آب در بیاوریم و گرنه اگر تبلیغ اسلام را کرده بودیم حالا هر کدام توی مریضخانه خوابیده بودیم و پشت گردنمان هم یک مشمع خردل چسبیده بود.

راستی حالا شما چه کاره هستید؟”

من دیدم پولها دارد ته میکشد. آدمم با ضعیفه صاحب این میکده شریک شدم. اسم اینجا را هم عوض کردم.

شیشه در را نشان داد که رویش نوشته بود. ”میسر بار” (-) میسر ”میسر یعنی چه؟”

این را بیادگار همان آیه های تاج درست کردم که همیشه میگفت ”الخمیر والمیسر” خودش که قمارباز شد منم میفروش.”

میسر یعنی شراب؟”

خود تاج هم معنیش را نمیدانست. آمد از من پرسید. در هر صورت هر کلمه از قرآن هزار معنی دارد. بگذارید اینهم یکیش باشد.”

بعد رویش را کرد به موزیک چیان و گفت ”یک تانگو خوب به افتخار رفیقمان بزنید” و دستور داد یک گیلان شراب بوزوله برآید آوردند که بسلامتی کاروان اسلام نوشیدیم.

بتحقيق جهاد اسلام اينطور تمام شد.

الباريس في 12 اكتوبر 1930

الجرجيس يافث بن اسحق اليسوعى